کدفایل:قطب علمی معماری اسلامی-مبانی نظری(دکتر نصر)

بسمه تعالی

ارزشهای جاویدان هنراسلامی

مبانی هنرمعنوی

بورکهارت، تیتوس/ نصر، سید حسین

درباره پیدایش هنراسلامی ازعناصر قبلی از قبیل منابع بیزانسی وایرانی وهندو ومغولی مطالب فراوا ن نگاشته شده است ، لکن در باره نیرویی که تمام این عناصر متباین را در ترکیبی واحد جمع کرد ، بسیارکم سخن رفته است هیچ کس نمی تواند وحدت هنراسلامی را منکر شود، چه در زمان و چه درمکان ، زیرا وجود این وحدت بس آشکار وبدیهی است چه انسان به مشاهدهٔ مسجد قرطبه بپردازد وچه درمدرسه بزرگ سمرقند تأمل کند ، چه مزار عارفی را در مغرب ببیند وچه در ترکستان چین ، گویی یک نور و فقط یک نور درتمام این آثار هنری متجلی است پس باید پرسید خصلت وماهیت این وحدت چیست .

شریعت اسلام صور و سبکهای خاصی از هنر راتجویز نمی کند بلکه قلمروهای تجلیات هنر رامعین می سازد وحدود وتعینات فی نفسه خلاق نیست . از سوی دیگر نسبت دادن این وحدت به یک « احساس دینی » چنانکه خیلی ها گفته اند، حداقل ، گمراه کننده است ، هرقدر احساس قوی باشد هرگز نمی تواند دنیایی از اشکال وصور را به صورتی هماهنگ در آورد که درعین حال غنی و وزین ، مستغرق کننده ودقیق باشد. اتفاقی نیست که وحدت ونظم هنراسلامی یادآور قوانینی است که برجواهر و بلورها حکمفرماست . حقیقتی دربین است که بدون شک مافوق صرف قوه احساس است ، قوه ای که مبهم وهمواره درتغییراست . این حقیقت را شهودعقلی که ذاتا " در هنراسلامی موجود است می نامیم ومقصود ما از « عقل » به معنای اصلی آن یعنی نیرویی است بس وسیع تر از استدلال و فکر، نیرویی که مربوط به شهود حقایق ابدی است. معنای عقل درمعارف اسلامی نیزهمین است ایمان ، کامل نیست مگراینکه ، توسط عقل منور شده باشد. عقلی که تنها قادر به درک معنی ونتایج توحید است ، به همین نحو زیبایی هنراسلامی همواره ازحکمت سرچشمه می گیرد.

از آنجا که تاریخ هنر ، علمی جدید است طبعا " مانند تمام علوم جدید ، هنر اسلامی را از طریق تجزیه وتحلیل وتقلیل دادن آن به شرایط وعوامل تاریخی بررسی می کند. آنچه در هنر جاویدان و مافوق زمان است از دسترس چنین روشی به دوراست ، درحالی که یک هنر دینی مانند هنراسلامی ، همواره شامل عاملی جاویدان وابدی می باشد. ممکن است برخی اعتراض کنند که همه هنرها از اشکال و صور ترکیب یافته و از آنجا که صورت محدود است ، بالضروره محکوم به زمان است ومانند تمام پدیدارهای

تـــاریخی، صـــور بـــه وجـــود آمـــده و توســـعه مـــی یابـــد. وســـپس انحطـــاط یافتـــه و می میرد. بنابراین علم تاریخ هنر به اجبار یک علم تاریخی است.

این نظر فقط نیمی ازحقیقت است صورت گرچه محدود و درنتیجه محدود محکوم به زمان است ، ممکن است حاکی از حقیقتی مافوق زمـان بـوده و جاویـدان باشـد وازایـن جهـت مـافوق شـرایط تـاریخی قرار گیرد، نه تنها درتکوین خود که تاحدی مربوط به سـاحت معنـوی اسـت ، بلکـه همچنـین اقـلا " تاحـدی درحفظ و بقای آن ، از آنجا که فقط به علت ارزشهای جاویدان بعضی از صور واشکال است که علـی رغـم تمام تحولات و انقلابهای مادی وروانی ، یک عصر این اشکال باقی مـی مانـد. معنـای سـنت درسـت همـین است وجزاین نیست.

از سوی دیگر تاریخ جدید هنر ، بیشتر معیارهای زیبایی شناسی خـود را از هنـر کلاسـیک یونـان ویا دوره بعد از قرون وسطای غربی اخذ کرده است وصرفنظر از تحولات اخیر آن ، این علـم همـواره فـرد را خالق واقعی هنر شناخته است ودر نظر آن یک اثر « هنری » است که تاحدی که نشانه خصوصیات یـک فرد رامنعکس سازد. حال باید توجه داشت که از نظرگاه اسلامی زیبایی اساسا " تجلی حقیقت کلی است.

پس عجیب نیست اگرعلم جدید درمقابل هنراسلامی عموما " نظـری منفـی ابـراز مـی دارد ، چنـین قضاوت های منفی در بسیار وحتی شاید بتوان گفت اکثر کتب عالمانه در باره هنراسلامی دیـده مـی شـود. ایـن قضـاوت هـا کـم وبـیش یکسـان اسـت ، گرچـه دارای درجـات گونـاگون مـی باشـد . خیلـی اوقـات خوانده می شود که هنراسلامی فقط درمراحل اولیه ، هنگامی کـه بـه وحـدت بخشـیدن بـه میراثهـای قبلـی وتغییر دادن آن می پرداخت. خلاقیت داشت و سپس بیش از پیش بـه صـورت تکـرار اسـلوب هـای عـادی بی ثمر استحجار یافت ونیزگفته می شود که این اسلوب های که کورکورانه تکرار می شود فرقهـای قـومی ونـژادی اقـوام اسـلامی راکـه کـاملا " ازمیـان برنداشـته ، لـیکن متأسـفانه ابتکـار محـض هنرمنـد را از بین برده است. این امر ظاهرا " آسان تر انجام شد و ازآنجـا کـه هنراسـلامی بـه علـت تحـریم تصـاویر مذهبی از یک ساحت حیاتی تر وعمیق تر محروم شده بود . ما این قضاوتها رابه صورت افراطی آن تکـرار کرده ایم ، باعلم به اینکه کمتر دانشمند اروپایی تمام آنها را قابل قبول می داند ، لکن بهتراست صـریحا " بـا این قضاوت ها روبرو شویم زیرا نفس محدودیت این نظرها به ما کمک خواهدکرد تـاحقیقتی را کـه واقعـا " مطابق با طبیعت و خصلت هنراسلامی است بیابیم .

از آخرین این انتقادات که در باره تحریم تصویر مذهبی اسـت آغـاز کنـیم . ایـن تحـریم دارای دو جنبه است ، اول تکفیر قرآنی از هرگونه بت پرسـتی اسـت کـه از دیـدگاه عمـومی اسـلامی شـامل سـاختن هرگونه تصویری از خداوند است از آنجا که ذات الوهیـت مـافوق هرنـوع توصـیف وشـرح اسـت حتـی بـه صورت کلمات و الفاظ، ازجانب دیگر حدیث نبوی مـی فرمایـد کـه تقلیـد از خلقـت خـالق بـه صـورت تقلیـد صورت موجودات زنده ومخصوصا " تصویرانسان مخالف ادب وحتی کفر آمیز است. ازاین دستور آخری درهمه جا ودرهمه ادوار کاملا "پیروی نشده است واز آنجا که بیشتر بانیت عمل سروکاردارد تا باخود فعل

، مخصوصا " در دنیای ایرانی وهندی گفته شده است کـه تصـویری کـه ادعـای تقلیـد ازموجـود واقعـی را نداشته و بلکه اشاره ای به آن باشد ، مجاز است این یکـی از دلایـل سـبک مخـالف بـا فریبنـدگی مینیـاتور ایرانی وعدم سایه ودورنما در آن می بـادش. لکـن هـیچ گـاه مسـجدی بـا تصـاویری شـبه بشـری تـزیین نیافته است.

اگـر بـه طـور سـطحی قضـاوت کنـیم شـایدبه وسوسـه افتـیم کـه نظرگـاه اسـلامی رابـه مکتـب « پوریتائیسم » که به تمثیل و رمز Symbol توجه نکرده و بنابراین همه گونـه هنردینـی را یـک نـوع کـذب ودروغ می داند تشبیه کنیم. تمثیل مبتنی بر تطابق بین مراتب مختلف وجود اسـت. از آنجـا کـه وجـود یکـی است (الوجود واحد) آنچه دارای هستی است ، باید به اجبار بـه نحـوی مبـدأ سـرمدی خـود را جلـوه گـر سازد. اسلام به هیچ وجه این حقیقت را ندیده نگرفته است ، بلکه این حقیقت به لباس هـزار نـوع اسـتعاره و تمثیل در قرآن کریم بیان شده است. وان من شی الا یسبح بحمد (سـوره اسـراء آیـه ٤٤) . بـه علـت غفلـت ازجنبه مقدس خلقت نیست که اسلام تصویر بشری را تحریم کرده است ، بلکه برعکس به علت این است که انسان خلیفه خداوند بر روی زمین است (خلیفه الله فی الارض) چنانکـه قـرآن مـی فرمایـد: پیغمبـر (ص) فرمود که خداوند انسان را از روی « صورت » خود خلق کرد « خلق الله آدم علی صورته » صورت دراین جا به معنای شباهت کیفی است زیرا انسان دارای قوایی است که مظاهر هفت صـفت « شخصـی » خداونـد است یعنی حیات و علم واراده وقدرت و سمع وبصر وکلام.

مقایسه ای بین نر اسلامی ومسیحی در باره تصویر انسان مطلب را روشن تر خواهد سـاخت. در پاسخ به « شـمایل شـکنی » بیزانسـی کـه کـم وبـیش تحـت نفـوذ اسـلامی قـرار داشـت ، هفتمـین مجلـس اسقف های مسیحی Oecumenic Council به کار بردن شمایل مذهبی را درمراسـم آیینـی مسـیحی بـا ایـن برهان توجیه کرد. خداوند درذات خود غیر قابل توصیف است. ولی از آنجا که کلام الهی صورت انسـانی ، به خودگرفت ، این کلام صورت انسانی رابـه صـورت اصـل خـود بـاز گردانیـد ، وجمـال الهـی را وارد آن ساخت. پس درتصویر صورت بشری حضرت مسیح (ع) هنر انسان را از اسرار حلول یاد آور می سـازد. بون شک بین این نظر وعقیده اسلامی اختلاف فاحش وجود دارد لکـن درعـین حـال هـر دوبـه یـک اسـاس مشترک اشاره می کند که آن صورت انسانی به عنوان تجلی گاه اسماء وصفات الهی است.

حائز توجه است که دراین جا تذکر دهـیم کـه یکـی ازعمیـق تـرین تعبیرهـایی کـه تـاکنون ازنظـر مسیحی در باره هنر شده است ، ازعارف معروف شیخ اکبر محیی الدین ابـن عربـی اسـت کـه در فتوحـات مکیه خود می فرماید : « مردم روم (بیزانس) هنرنقاشی رابه کمال خود رسانیدند ، زیرا برای آنها طبیعـت فرد(فردانیه) حضرت عیسی (ع) چنانکه درتصویر او بیان شده است، بهترین کمک بـه مشـاهده وحـدانیت حق است » چنانکه این گفتارنشان می دهد ارزش تمثیلی رمزی یک تصویر فی نفسه برای مسلمان عـارف و متفکر غیر قابل فهم نیست ، گرچه با پیروی از شریعت قرآن آنان همواره به کار بردن تصاویر مذهبی را طرد کرده و بنابراین تنزیه را بر تشبیه ترجیح می دهند ، از لحاظی می توان گفت که جنبـه اول کـه تنزیـه و

تعالی خداوند باشد ، حتی خصلت انسان رابه عنوان مرآت صفات واسماء الهی درخود جذب می کند ودرواقع هفت صفت کلی که صورت الهی آدم را تشکیل می دهد ، یعنی حیات وعلم واراده و قدرت و سمع وبصر و کلام بیرون از هرنوع تجلی بصری است ، یک تصویر نه حیات دارد ونه علم و نه قدرت و نه هیچ چیز دیگر ازاین صفات.

تصویر ، انسان را به حدودجسمانی اش ، تقلیل میدهد . گرچه این صفات در انسان محدود است ، او بالقوه محل حضور فیض الهی می باشد. چنانکه حدیث قدسی می فرماید : من گوشی خواهم بود که با آن خواهد شنید وچشمی که با آن خواهد دید ، و قس علی هذا (فاذا) حببته کنت له سمعا وبصرا ولسانا ویدابی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بیس یبطش ، درانسان حقیقتی وجود دارد که هیچ نحوه بیان طبیعی نمی تواند آشکارش سازد. قرآن کریم می فرماید :

انا عرضنا الامانه علی السموات والارض والجبال فابین ان حملنها واشفقن منها وحملها الانسان (سوره احزا ب ، آیه ۷۲) . این امانت در افراد عادی فقط بالقوه وجود است ودرانسان کامل ، درانبیا ء واولیاء فعلیت می یابد. دراین افراد این حقیقت حتی از درون آنان به سوی بیرون فوران یافته وجود جسمانی آنها رامنور می سازد. با بیم از اهانت به این امانت الهی ، هنراسلامی از ایجاد تصویر انبیاء و رسل و اولیاء همواره اکراه داشته است .

به جای اصطلاح « شمایل شکنی اسلامی » که معمولا" درغرب به کار برده می شو د ما ترجیح می دهیم « فاقد شمایل بودن Aniconism » اسلامی رابه کار بریم از آنجا که وجود نداشتن تصویر دینی یا شمایل Icon دراسلام فقط جنبه منفی ندارد ، بلکه دارای معنایی مثبت است. باحذف هرگونه تصویر بشری ، اقلا" در قلمرودین ، هنر اسلامی به انسان کمک می کند تاکاملا" خودش باشد، به جای اینکه روح خود رابه خارج از ازخود افکند، نسان درمرکز وجودی خود باقی می ماند. آنجا که او درعین حال خلیفه و عبد خداوند است ، هنراسلامی به طور کلی می کوشد تامحیطی به وجود آورد که درآن انسان بتواند وزن و وقار فطری واولیه خودرا باز یابد وبنابراین ازهرگونه بت دوری می ورزد ، حتی به معنای نسبی و موقت آن وهیچ چیز نباید حجاب بین انسان و حضور نامرئی خداوند قرارگیرد.

پس هنراسلامی ایجاد یک نوع خلاء می کند وهمه پریشانی ها وتمایلات شهوانی دنیا را از میان برمی دارد ونظامی را جایگزین آن می سازد که مبین تعادل و آرامش و صلح است. ازاین امر می توان فورا " به اهمیت اساسی ومرکزی معماری در هنراسلامی پی برد. گرچه پیغمبر (ص) فرمودند که خداوند امت خود رامورد رعایت قرار داده وتمام سطح زمین راجایگاه عبادات او قرارداده است ، معماری است که دراماکن پرجمعیت باید وضعه صفا وآرامش راکه همه جا در طبیعت یافت می شود از نو ایجاد کند و اما زیبایی طبیعت بکر ودست نخورده که به مثابهٔ آثار دست خالق وآیات قدرت اوست ، آن نیز در سطح ومرتبه ای دیگر توسط معماری به وجود می آید و در مرتبه ای که به عقل بشری نزدیک تر و به همین جهت به نحوی محدودتر است ولی به هرحال ازحکومت جابرانه شهوات فردی بری است.

دریک مسجد فرد مؤمن هیچ گاه فقط یک ناظر وشاهد نیست ، بلکه می توان گفت او درخانهٔ خود قرار دارد ، گرچه دراینجا خانه به معنای عادی آن نیست ، هرگاه او توسط وضو خود را تطهیر کرده و به این نحو ازتحولات ودگرگونی های عرضی رهایی یافته باشد ، وسپس به قرائت کلمات نازل شده قرآن بپردازد ، به نحوی رمزی به مقام حضرت آدم (ع) که درمرکز جهان است ، باز می گردد. بنابراین همه معماری های اسلامی می کوشیدند تا فضایی به وجود آورندکه کاملا " متکی به خود است وهمه جا درتمام « مقامات » خود کلیه صفات و کیفیات فضا رامتجلی می سازد. این هدف توسط طریقی آنجنان متفاوت مانند اطاقهای افقی با ستون درمسجد قدیمی مدینه وگنبدهای متحدالمرکز ترکیه تحقق یافته ا ست. درداخل هیچ یک از این فضاها انسان احساس نمی کند که به سوی جهتی خاص کشیده می شود و نه به سوی جلو ونه به بالا . نیز هیچ گاه به واسطهٔ محدودیتهای فضا انسان خود را تحت فشار احساس نمی کند. به درستی گفته شده است که معماری مسجد فاقد هرگونه کشش بین زمین وآسمان است.

یک تالار مستطیل کلیسای مسیحی اساسا " طریقی است که انسان خود راتحت فشاراحساس نمی کند به درستی گفته شده است که یک گنبد مسیحی یا به سوی آسمان صعود می کند ویا به سوی میز عشاء ربانی نزول می کند. تمام معماری یک کلیسا فرد مؤمن را یادآور میشود که حضور الهی ازعشاء ربانی که بر روی میز خاص آن قرار گرفته است فیضان می یابد. مانند نوری که درتاریکی می درخشد. مسجد دارای یک مرکز از برای مراسم آیینی نیست ، محراب فقط نشان دهنده جهت قبله است در حالی که تمام نظام فضا آنچنان است که حضور خداوند را درجمیع جهات و محیط برانسان خاطرنشان می سازد.

پس آموزنده است اگر مشاهده کنیم چگونه معمار بزرگ ترک سینان ، مبتنی برنقشه ساختمان ایاصوفیه ، آن نقشه را طبق نظر اسلامی توسعه داد تا بالاخره در مسجد سلیمیه در آدریائیل آن را به کمال رسانید. گنبد بزرگ ایاصوفیه توسط دونیمه گنبد نگاهداری شده و چند محراب طاق دار apse در امتداد آن قرار دارد. تمام فضای داخلی درجهت محور مراسم آیینی مسیحی کشیده شده وقسمتهای گوناگون در یکدیگر در یک عظمت بی حد وحصر حل شده است. سینان گنبد اصلی آدرنا را بر روی یک هشت گوش ساخت که بر روی دیوار صاف درجهات اصلی اربعه و محرابهای طاق دار درجهات اریب قارر دارد به این نحو اویک نوع جواهری که دقیقا " تراشیده شده است به وجود آورد که کرانه های آن نه درحال نوسان است ونه باریک است.

هنگامی که معماری های اسلامی بعضی گنبدهای مسیحی را گرفته و توسعه می دادند در بسیاری ازموارد نقشه داخلی را تغییر می دادند ، به این سان که طول آن تبدیل به عرض می شد. درموارد متعدد علاوه براین تغییرات رواقهای مسجد سراسر فضای اصلی را فرا می گیرد ومانند رواقهایی که قسمت وسیع مرکز یک کلیسای بزرگ را دربر می گیرد ، درجهتی خاص پیش نمی رود. رواقهای مسجد حرکت فضا را مسدود می سازد ، و بدون اینکه در آن مداخله کند وبه این نحو انسان را به آرامش و سکون دعوت می کند.

معماری های اسل امی توجه وعلاقه زیاد به شکل رواق داشتند ، جای تعجب نیست کـه کلمـه روق یا رواق درعربی تقریبا " مترادف با زیبایی وموزون بودن وپاکی است. درهنراروپـایی فقـط دو نـوع قـوس وجود دارد ، قوس رومی که ساده ومنطقی و ثابت است ، وآنچه قوس گوتیک می نامند غیر مسـتقیم ازهنـر اسلامی اخذ شده است و دارای حرکت صعودی است ، لکن هنراسلامی انواع فراوانـی از اشـکال قـوس بـه وجود آورد که دوتای آن بیشتر معروف است .

قوس ایرانی ، به شکل تبرئه یاحمال کشتی وقوس مغربی به شکل یک نعل اسب بانقطه ای کـه کـم وبیش کشیده شده است. هردوی این قوسها دو صفت مذکور در فوق ، یعنی آرامش ثابت و سبکی را تـوأم می سازد. قوس ایرانی درعین حال فراخ و موزون است و بدون کوشش و ثقلا مانند شعله یک مشعل نفتـی که از باد مصون باشد ،صعود می کند. واما قوس مغربی که عرض فوق العاده آن توسـط یـک چهـارچوب مستطیل تعدیل می شود ، ترکیبی است از ثبات و وسعت . درآن یک نوع تنفس بدون حرکـت وجـود دارد و آن تصویری است از فضایی که توسط فیضان برکت الهی به سوی درون بسط می یابد. طبـق کـلام قـرآن کریم « الم نشرح لک صدرک » (سوره انشراح ، آیه ۱) یک رواق ساده که طبق اندازه گیـری هـای درسـت سـاخته شـده باشـد. ایـن اثـر را دارد کـه فضـا را از یـک واقعیـت صـرفا " کمـی بـه یـک واقعیـت کیفـی مبدل می سازد. فضای کیفی صرفا " بعد و امتداد نیست، بلکه به عنوان مرتبه ای از وجـود ، درحـال وجـد ، تجربه می شود ، معماری سنتی انسان رابه مشاهده وشهود سوق می دهد.

بین معماری یک مسجد و یک خانه شخصی اسلامی درنقشه تفاوت وجود دارد لکن نه در سبک از آنجا که درخانه اسلامی جایگاه نمـاز و نیـایش وجـود دارد ، ودر آن همـان مراسـم عبـادی کـه درمسـجد انجام می گیرد ، عمل می شود ، بطور کلی زندگی اسلامی به دو قلمـرو دینـی ودنیـوی یـا شـرعی وعرفـی تقسیم نشده است. هرمسلمان که فکرا" سالم و دارای اصول اخلاقی باشد ، می تواند وظیفه امـام را درنمـاز عهده دار شود. این وحدت حیات در یک رنگ بودن شرایط خارجی این زندگی متجلی است. چه درداخل یک مسجد و چه دریک خانه شخصی ، قانونی که بـرآن حکمفرماسـت ، تعـادل وتـوازن وآرامـش وصفاسـت . تزیینات آن نباید هیچ گاه ناقص فکر فقر معنوی باشد . درواقع تزیین درمعماری اسـلامی بـا وزن و نظمـی که دارد ، کمک می کند تا خلایی به وجود آورد که بدنهٔ ناپخته دیوارها وستونها را جذب کنـد واثـر سـطوح بزرگ سفید راکه آنچنان شاخص ، داخل عمارتهای اسلامی است بیشـتر سـازد. کـف اطاقهـای خانـه هـای سنتی اسلامی مانند مساجد هیچ گاه با کفش راه نمی روند واطاقها پر از میز و صندلی نیست.

قسمت مهمی از وحدت زندگی اسلامی با پوشیدن لباسهای روزانه که دیگر مطابق بامراسـم دینـی مسلمین نیست، از بین می رود. لباس یکی ازارکان چهارچوبه ای بود کـه هنراسـلامی بـرای آن اسـلام بـه وجود آورده وهنر لباس پوشیدن به هیچ وجه کمترین هنرهای اسلامی نیسـت ، چنانکـه قـرآن بـه وضـوح دستور می دهد « یابنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد » (سوره اعراف ، آیه ۳۱) لبـاس مردانـه سـنتی در اسلام انواع و اشکال فراوان دارد ، لکن همواره اهمیتی را که اسلام از بـرای مـرد بـه عنـوان خلیفـه و عبـد

خداوند قائل است، منعکس می سازد. بنابراین درعین حال با وقار و متین است ، حتی می توانیم بگوییم درعین حال شاهانه و درویش وار یا باشکوه وساده است. این لباس طبیعت حیوانی انسان را می پوشاند و خصوصیات انسانی را تقویت می کند حرکات انسان را باوقار می سازد وانجام حرکات مختلف نماز را آسان می سازد. برعکس لباس جدید اروپایی درحالی که ادعا می کنند انسان را از عبودیت آزاد می سازد و در واقع منکر وقار فطری انسان است.

دیدیم که طرد تصویر درهنراسلامی که درممالک سنی ازکشورهای شیعه شدیدتراست حتی در سطح هنر یک معنی مثبت دارد ، از آنجا که وقار رابه انسان باز می گرداند ، وقار که می توان گفت درجاهای یگر توسط تصویر نسان غصب شده است ، عدم تحرکی که برخی هنراسلامی رابه علت آن انتقاد کرده اند به یک معنی با نبودن تصویر ارتباط دارد و از آنجا که با ساختن ازخود است که بشرتغییر می کند . انسان روح خود را برکمال مطلوبی که به آن شکل می بخشد ، و آن رامی سازد می دهد وبه این نحو خود تحت نفوذ قرار می گیرد تااینکه مجبور می شود تصویری که ازخود ساخته است عوض کند واین امر به نوبه خود باعث عکس العمل در او می شود وبه همین نحواین سلسله بدون وقفه ادامه می یابد. چنانکه درهنر اروپایی ار دوره ای که آن را رنسانس می نامند ، یعنی از زمانی که اهمیت رمزی وتمثیلی تصویر به فراموشی سپرده شد ، دیده می شود ، معمولا " هنر دینی توسط قوانین سنتی خود از هبوط در این سیل تغییر وتحول مصون می ماند. لکن به کار بردن تصاویر بشری همواره خطیراست و از آنجا که درانسان این تمایل وجود دارد که محدودیت های روانی خود رابه تصویری که می سازد ، علی تمام قوانین سنتی منتقل سازد. سپس زودتر یا دیرتر انسان علیه آن قیام می کند وقیام او نه تنها علیه تصویر است ، بلکه علیه حقیقتی است که تصویر ، تمثیل و نشانه آن است . بروز مرض مسری کفر و اهانت به دین که در بعضی ادوار تاریخ اروپا دیده می شود قابل تصور نیست مگر به علت انحطاط واقعی هنر دینی که پایه آن تصویر بشری است. اسلام تمام این مسئله را ریشه کن می کند. دراین امر مانند امور دیگر اسلام خود را به صورت آخرین ادیان جلوه گر می سازد ، دینی که ضعف بشرهای واقعی را درنظر می گیرد ، وخود رابه عنوان دین حنیف آشکار می سازد. سکون هنراسلامی که مورد انتقاد قرارگرفته است، صرفا" فقدان هرگونه محرک ذهنی وفردی است هنر اسلامی هنری است که با مسائل نفسانی سروکار ندارد ، و فقط آن عوامل را حفظ می کند که برای همه زمانها و ادوار حائز ارزش است.

علت توسعه اعجاب انگیز تزیینات هندسی درهنراسلامی نیزهمین است. برخی کوشیده اند تا وجود این توسعه را معلول تحریم تصویر بدانند که باعث خللی شد که نوعی دیگر از هنر آنرا پر کردۀ ، لکن این دلیل کافی نیست ، طرحهای اسلیمی ، به جای تصویر به کار برده نشده است . بلکه درست برعکس هنر تصویری وناقض آن است. با مبدل ساختن یک سطح به بافتی از الوان و یا درنقاشی از نور و ظلمت ، تزیین مانع این می شودکه ذهن بیننده بروی صورت خاصی که « من » می گوید ، متمرکز شود

چنانکه یک تصویر می گوید ، « من » مرکز طرح اسلیمی همه جا هست و هیچ جا نیست ، هراثبات یک نفی به دنبال دارد وهرنفی اثباتی .

دونوع طرح اسلیمی متداول وجود دارد ، یکی از آنها طرحهای هندسی درهم پیچیده ای است که از مقدار کثیری ستاره های هندسی که شعاعهای آنها در طرحهای لطیف و بی پایان به هم پیوسته است ، ترکیب یافته است ، این نوع طرح اسلیمی ، یک رمز گیرا از مقام شهودی انسان درمرتبه ای است که وحدت را در کثرت و کثرت را دروحدت مشاهده می کند.

آنچه معمولا " به نام طرح اسلیمی معروف است مرکب از اشکال نباتی است که تا آن حد به صورت سبک خاص هنراسلامی در آورده شده است که هرگونه شباهت خود رابه طبیعت از دست داده و صرفا " پیرو قوانین وزن است این طرح اسلیمی واقعا " یک رسم وزن است که هر خط آن در دوره های مکمل یکدیگر درحال موج زدن است . وهرسطح سطح متقابل خود را در بردارد.طرح اسلیمی درعین حال منطقی و دارای وزن است، ریاضی و دارای آهنگ موسیقی است ، از لحاظ روح اسلام این حقیقت دارای نهایت اهمیت است که طرح اسلیمی تعادلی است بین سکر عشق وصحو عقل.

درچنین هنری جنبهٔ انفرادی هنرمند به اجبار از میان برمی خیزد ، بدون اینکه شادی خلاقیت از او سلب شود ـ بلکه این شادی کمتر جنبهٔ شهوانی و بیشتر جنبهٔ معنوی به خود می گیرد. از بین بردن هرگونه شادی که ازخلاقیت سرچشمه می گیرد ، فقط امتیاز صنعت جدید است، واما در مورد هنر سنتی وحتی فقط در مرحلهٔ صنایع دستی ، زیبایی آن لذت عمیقی را که با ساختن آن توأم بوده است ، اثبات می کند.

وانگهی خصلت کلی وعمومی تزیین هندسی که اساس آن اصولا " یکی است، چه در یک قالی بدوی باشد و چه در تزیین ظریف شهرنشینی ، کاملا" مطابق با طبیعت جهانی اسلام است که بادیه نشینان صحرا با علمای شهرها وعصر مؤخر ما را با زبان حضرت ابراهیم (ع) متحد می سازد.

آنچه که تاکنون گفته ایم من غیر مستقیم گفتار منتقدان اسلامی را که در بدو امر متذکر شدیم ، پاسخ داده است ، لکن هنوز به این امر نپرداخته ایم که مفهوم هنر در تفکر اسلامی چیست ؟ ازنظرگاه تفکر اسلامی هنر رانمی توان هیچ گاه از یک صنعت که پایهٔ مادی آن است ، و یک علم که بطور منظم انتقال می یابد ، جدا ساخت. هنر یا فن به معنای خاص آن هم از صنعت وهم از علم بهره مند است. وانگهی این علم فقط یک علم منطقی واستدلالی نیست ، بلکه بیان یک حکمت است که اشیاء رابه اصول کلی خود مرتبط می سازد.

پیغمبر (ص) فرمود : « اناالله کتب الاحسان علی کل شیء » ، کمال یا زیبایی شیء درحمد وثنای آن از پروردگار است ، یا به عبارت دیگر یک شیء کامل یا زیباست تا حدی که یک صفت الهی را متجلی می سازد. پس ما نمی توانیم کمال هیچ شیء را به دست آوریم ، مگر اینکه بدانیم چگونه آن شیء می تواند آیینه صفت خداوند باشد.

اگر معماری را به عنوان نمونه برگزینیم ، می بینیم که پایهٔ مادی آن فن معمار است و علمی که با آن سروکار دارد ، هندسه است . درمعماری سنتی هندسه محدود به جنبه های کم وبیش کمی نیست ، مانند مثلا" مهندسی جدید ، بلکه جنبهٔ کیفی دارد که در قوانین تناسب و هماهنگی نمایان است . وتوسط آن یک بنا وحدت تقریبا" بی مانند خود رابه دست می آورد. قوانین تناسب به طور سنتی مبتنی بر تقسیم دایره توسط اشکال منتظمی است که مماس با آن در داخل آن رسم شده است ، بنابراین تمام ابعاد یک بنا از دایره به دست می آید که رمز واضح وحدت وجود است که تمام امکانات هستی را در بردارد. چند گنبد می توان یافت که با پایه های چند ضلعی و چند طاق مرکب از گوشه های مشبک ما را یادآور این رمز وتمثیل می سازد ؟

باتوجه به سلسله مراتب درونی هنر ، که بر پایه فن یا صنعت دستی وعلم وحکمت معنوی نهاده شده است ، می توان به آسانی به این حقیقت پی برد که هنر سنتی را می توان یا از بالا از بین برد و یا از پایین . هنر مسیحی با از دست دادن اصول معنوی خود منحط شده است ، درحالی که هنر سنتی به تدریج به علت از بین رفتن صنایع دستی سنتی درحال از بین رفتن است.

ما بیشتر ازمعماری از جهت اهمیت اساس آن درجهان اسلامی سخن گفته ایم. ابن خلدون اکثر صنایع ظریفه را از قبیل تجاری و درودگری ومنبت کاری درچوب یا گچ و کاشی ساخته شده از سفال وگل ونقاشی تزیینی وحتی قالی بافی را که آنقدر شاخص جهان اسلامی است ،درحقیقت بامعماری مرتبط می سازد. حتی هنر خط را می توان به صورت کتیبه های تزیینی بامعماری ارتباط داد، لکن هنر خط اسلامی ذاتا " یک هنر فرعی نیست ، از آنجا که این خط برای نوشتن قرآن کریم به کار می رود ، دارای بالاترین مقام در هنرهای اسلامی می باشد.

بحث در بارهٔ تمام هنرهای اسلامی به طول می انجامد. کافی است به دوقطب هنرهای بصری دراسلام ، یعنی معماری و خط بنگریم ، اولی هنری است که بیشتر از دیگر هنرها مشروط به عوامل مادی است ، درحالی که دومی از این لحاظ از همهٔ هنرها آزاداتر است ، با وجود این هنر خط تحت قوانین شدید از لحاظ اشکال مشخص حروف و تناسب آنها و استمرار وزن وانتخاب سبک قرار دارد. از سوی دیگر امکانات ترکیب حروف تقریبا " بی نهایت است و سبک ها فرق بسیار دارد ، از سبک چهارگوش کوفی تا روان ترین سبکهای نسخی ، وحدت بین حداکثر نظم با حداکثر آزادی به خط اسلامی جنبهٔ شاهانه می بخشد و درهیچ یک از هنرهای بصری روح اسلام آن چنان آزادنه تجلی نمی کند.

تکرار فراوان کتیبه های مأخوذ از قرآن کریم بر روی دیوارهای مساجد وسایر ابنیهٔ انسان را یاد آور این حقیقت می سازد که تار و پود حیات اسلامی از آیات قرآنی تنیده شده و از لحاظ معنوی متکی بر قرائت قرآن و نیز نماز و اوراد واذکاری است که از آن کتاب آسمانی اخذ شده است . اگر بتوان فیضی را که از قرآن کریم سرچشمه می گیرد ، یک ارتعاش معنوی خواند وکلامی بهتراز این برای تفسیر آن نداریم از آنجا که این نفوذ قرآنی هم معنوی و هم مسموع است ، باید بگوییم تمام هنر اسلامی باید

بالضروره اثر این ارتعاش را در برداشته باشد. بنابراین هنر بصری اسلامی فقط انعکاس بصری کلام قرآنی است و جز این نمی تواند باشد.

لکن تناقضی وجود دارد از آنجا که اگر به جستجوی نمونه های قرآنی از مراحل هنر رویم ، آن را نه درمحتویات قرآن خواهیم یافت ، ونه در قالب صوری آن ، از یک سو هنراسلامی ، مگر در مورد برخی مینیاتورهای ایرانی ، داستانها وحکایاتی را که در قرآن وجود دارد ، مجسم نمی سازد ، مانند هنر مسیحی که داستانهای عهد قدیم وجدید را مصوّر می سازد ، ونیز یک نوع جهان شناسی قرآنی که بتوان آنرا به صورت معماری در آورد ، مانند جهانشناسی ودایی که درمعماری هندو منعکس است وجود ندارد. از سوی دیگر جستجودر قرآن جهت یافتن یک اصل ترکیب وتدوین که ممکن است در هر هنری به کار برده شود ، امری عبث و بیهوده است ، قرآن کریم دارای گسستگی عجیبی است وهیچ نظم منطقی (از نظر گاه شعری) وساختمان درونی ندارد. حتی قافیهٔ آیات آن که بس قوی وتکان دهنده است ، یک مقررات دائمی ومستمر را دنبال نمی کند ، در حالی که هنراسلامی تماما" نظم و وضوح و سلسله مراتب و صورت بلورین است ، درواقع نباید رابطهٔ بین کلام قرآنی و هنرهای بصری اسلامی را در سطح صور ظاهری جستجو کرد. قرآن کریم یک اثر هنری نیست ، بلکه حقیقتی کاملا" دیگر است باوجود زیبایی مستغرق کننده بسیاری از آیات آن ، نیز هنر ازمعنای لفظی یا صورت کلام قرآنی سرچشمه نمی گیرد ، بلکه منشأ آن حقیقت یا جوهر معنوی قرآن است.

در بادی امر اسلام احتیاج به هنر نداشت ، هیچ دینی هنگامی که پا دراین جهان می نهد ، متوجه به هنر نیست ، احتیاج به چهارچوبی مرکب از صور بصری و سمعی که حافظ دین باشد ، بعدا " پدید می آید ، مانند احتیاج به تفاسیر مفصل کتاب آسمانی ، گرچه تمام تجلیات اصیل یک دین بالقوه در آغاز ظهور آن موجود است ، هنر اسلامی اساسا " ازتوحید یعنی پذیرش وحدت الهی یا مشاهدهٔ آن سرچشمه می گیرد.

ذات توحید ماوراء الفاظ و کلمات است و در قرآن خود را توسط لمعات منقطع و ناگهانی جلوه گر می سازد. این لمعات در برخورد با سطح نیروی متخیلهٔ انسان درجنبهٔ بصری آن در صور بلورین ، منجمد و متبلور می شود و این صور است که به نوبهٔ خود ، اساس هنر اسلامی را تشکیل می دهد.

کدفایل:قطب علمی معماری اسلامی-مبانی نظری(دکتر نصر)